

## گفتار داریوش فروهر در پانزدهم شهریور ۱۳۷۵، به مناسبت گردهمایی روز بنیاد حزب ملت ایران در خانه‌اش

به نام خداوند جان‌آفرین

پناه جهان پشت ایران‌زمین

خجسته روز بنیاد را به هم‌همی هم‌زمان حاضر، که یک تن از آنان از آغاز دست‌اندرکار بوده و حتی پیشکشوتی من را به عهده داشته و دیگرانی که از همان سال‌های نخستین دوشادوش یکدیگر این راه پرفرازونشیب را طی کرده‌ایم و جوانانی که در این راه به ما پیوسته‌اند، شادباش می‌گویم.

از فرصت کنونی این استفاده را می‌کنم که پیرامون آنچه در ایران و در حزب ملت ایران «ملت‌گرایی» نامیده شده توضیح‌هایی بدهم.

ملت‌گرایی، ناسیونالیسم، به شکل خودآگاه پیشینه‌ی چندصدساله دارد؛ اما در دیدگاه ملت‌گرایانه، تاریخ به گونه‌ی تلاش ملت‌های جداازهم برای بزرگی و پیشروندگی ساخته شده و، بر خلاف برداشتهای گمان‌پرورانه، تاریخ مقوله‌ای جز تلاش ملتها و تلاش انسان‌ها در درون واحد ملّی برای بهتر زیستن نمی‌باشد. اگرچه تاریخ همواره بر محور ملت‌گرایی چرخیده است؛ اما خودآگاهی نسبت به آن آن هنگام پدید آمد که «اراده‌ی ملت» سرچشمه‌ی حاکمیت و حکومت شناخته شد.

با افسوس، در غرب، این خودآگاهی هم‌زمان بود با انقلاب صنعتی و سلطه بر کشورهای عقب‌مانده در بخشی از آمریکا، آفریقا، و آسیا. این بود که ناسیونالیسم در غرب تا اندازه‌ی ویژگی استعمارگری به خود گرفت؛ و به همین دلیل هم، در فرهنگ سیاسی، هنگامی که از ناسیونالیسم صحبت می‌شود، یادآور راسیسم، یادآور شوونیسم و یادآور تلاش برای سلطه بر دیگر ملتها می‌گردد. اما در شرق، فرض بگیرید در هند، چین و میهن ما، ناسیونالیسم درست هنگامی پا گرفت که این کشورها در نبرد با سلطه و استعمار، در نبرد با امپریالیسم بودند؛ و در نتیجه، ناسیونالیسم یا ملت‌گرایی ویژگی ضداستعماری، ضدامپریالیستی یافت و همواره ترقی‌خواه بود.

در ایران، شاید بتوان گفت خودآگاهی به ملت‌گرایی در تهاجم کشورهای غربی، که من روسیه را نیز با توجه به موقعیت جغرافیایی کشور خود غرب می‌دانم، آغاز شد و، از بطن اجتماع، واکنش طبیعی برای زیست آزاد و پس زدن سلطه پدید آمد و سرانجام از یکصد سال پیش به‌تدریج رو به خودآگاهی گذاشت؛ و به همین دلیل است که در ایران ملت‌گرایی پرچم برافراشته‌ی ستیز با استعمار، استبداد و ارتجاع شناخته شده است.

در پیام روز بنیاد دبیرخانه‌ی حزب نیز آمده است که ملت‌گرایی در اندریافت نیاز ملّی به گونه‌ی یک آگاهی اجتماعی شکل گرفته. ملت‌گرایی زائیده‌ی تفکر فردی نیست، روشن‌تر بگویم، ملت‌گرایی مکتب تأسیسی نیست و به همین دلیل بنیادگذار ندارد؛ مکتب تبیینی است، یعنی قانونمندی‌های اجتماعی بشری است و آنچه را که درخور زیست بشر است تبیین می‌کند. از همین رو، برای هر یک از مکتب‌های دیگر، از لیبرالیسم، سوسیالیسم و کمونیسم و

همانندهای آن، بنیادگذار می‌شناسیم؛ ولی برای ملت‌گرایی نمی‌توان بنیادگذار شناخت. متفکرانی بوده‌اند که در

راستای تبیین این اندیشه گام‌هایی برداشته‌اند؛ ولی هرگز نمی‌توان گفت که بر فرض هگلیسم مترادف است با

ناسیونالیسم یا نیچه بنیادگذار ناسیونالیسم است، بلکه اینان در راستای تبیین جهان‌بینی ملت‌گرایی کوشش کرده‌اند و به تبیین قانونمندی‌های اجتماع بشری پرداخته‌اند. دانش چیزی نیست جز پیدا کردن قانون. وقتی که رابطه‌ی ثابت

میان دو پدیده شناخته شد و به صورت قانون تبیین شد، اینجا می‌توان سخن از علم گفت و این تفاوت اساسی ملت‌گرایی با گمان‌پروری‌های گوناگون است.

ملت‌گرایی به گونه‌ی یک جهان‌بینی و دانش اجتماعی برای ما، که آن را پذیرا شده‌ایم، تکلیف‌آفرین است. ملت‌گرایی با احساس‌های ملی داشتن متفاوت است. ملت‌گرایی به عنوان یک جهان‌بینی در اینکه از مردم میهنم به علت‌های گوناگون خشنود هستم و به آنان دل‌بسته‌ام یا کوه و دشت و دمن سرزمینم را به علت زیبایی‌هایش و خاطرهایش دوست دارم خلاصه نمی‌شود. یک ملت‌گرا با دید و بینش روشنی به زیست اجتماعی می‌نگرد و در برابر آن متعهد است.

من خودم شاید اکنون پنجاه‌و دو سال است که کارآوری سیاسی دارم. پس از چند ماه دوره‌ی آزمایشی و آشنایی، در بیست‌ویکم آذر ۱۳۲۷، یعنی یک سال و دو ماه پس از بنیادگذاری مکتب، به این آیین سرسپریم، پیمان سپردم؛ و گمان دارم که این آیین مرا از بسیاری از کجروی‌ها باز داشته است. جوانی بودم پرشور، بلندپرواز و، اگر تکیه‌گاهی چون ملت‌گرایی و هدفی چون یگانگی‌جویی ایران نداشتم، چه‌بسا مانند بسیاری از کسان غوطه‌ور هزار گونه فرصت‌طلبی، هزار گونه خودخواهی و کجروی می‌شدم. نمی‌گویم که اشتباه نکرده‌ام، نمی‌گویم که گاه بی‌توان نبوده‌ام؛ ولی، به یمن ملت‌گرا بودن، همواره سر پا ایستاده‌ام و هیچ آرمانی جز آزادی مردم و آبادی سرزمینم نداشته‌ام.

ملت در نزد ملت‌گرایان به مانند زنجیره‌ای است و نسل کنونی حلقه‌ای از آن و نسل‌های آینده دنباله‌ی این زنجیره. ملت‌گرایان الزام‌هایی دارند که گذشته بر ایشان بار کرده و هم تکلیف‌هایی دارند در برابر نسل‌های آینده. تنها به نسل کنونی، مردم کنونی نظر ندارند. با افسوس بسیار، فرهنگ و ژگان سیاسی در ایران هنوز نقص‌های بسیار دارد؛ از جمله تفاوت میان ملت و توده برای بسیاری کسان روشن نیست.

ملت ارگان زنده‌ای است که در اثر متقابل تبار و داده‌های سرزمینی در طول تاریخ شکل گرفته و ویژگی‌های فرهنگی خویش را یافته است و با توده، که انبوهی از اجزای همگون و یک‌شکل است، متفاوت می‌باشد؛ و از این رو پویایی این ارگان زنده، یعنی ملت، در یگانگی و وحدت آن تحقق می‌یابد. ما باید بپذیریم که ما آن شکوفایی فرهنگی و آن قدرت سازندگی که در یگانگی می‌توانستیم داشته باشیم نداریم. ما همچنان یک تن هستیم؛ اما تنی که برخی از اعضایش از آن جدا شده است، خطکش گذارده‌اند و، به گفته‌ی برادران تاجیکمان، «تبر تقسیم» کرده‌اند. با افسوس بسیار، در نزدیک به دویست سال گذشته، ملت ما به عنوان یک مقوله‌ی تاریخی دچار گسست و پراکندگی بوده است؛ و این پیامد تهاجم امپریالیست‌ها به ایران است، ابتدا روس و انگلیس و سپس به دنبالشان امپریالیسم آمریکا. شعار مرگ بر امپریالیسم روس، انگلیس، آمریکا شعاری است برخاسته از حزب ملت ایران از زمان مصدق؛ اما هیچ گاه نگفته‌ایم مرگ بر آمریکا، یا انگلیس یا مرگ بر روسیه. یک ملت‌گرا نمی‌تواند خواستار مرگ ملتی دیگر باشد؛ بلکه خواستار مرگ سلطه‌گری‌اش، مرگ استعمار و تجاوزگری‌اش است؛ و این شعارهایی که امروزی‌ها، که بر کرسی قدرت نشسته‌اند، سر می‌دهند، این مرگ بر آمریکا، مانند همه‌ی حرف‌های دیگرشان، ناشی از برداشت‌های غلط و غیرانسانی است.

اما واکنش در برابر سلطه‌ی بیگانه در ایران در یکی از سیاه‌ترین روزگارهای ملی با خیزش مشروطیت شکلی ترقی‌خواه گرفت و، به‌رغم توطئه‌ی بیگانه و سلطه‌ی دوباره‌ی دیکتاتوری، به جنبش ملی کردن صنعت نفت انجامید. پیش از پا گرفتن این جنبش، جوانانی با برداشت درست از تاریخ با اندریافت نیاز ملی سازمانی را بنیاد نهادند که

«مکتب پان ایرانیسم» نام گرفت و، به‌رغم اختلاف‌هایی که درونش پدید آمد، در ملی کردن صنعت نفت و پشتیبانی از مصدق بزرگ سهمی بسیار ارزنده داشت.

از آن روزی که خیلی‌ها سرآغاز این جنبش می‌شناسند، روز بیست‌ودوم مهر ۱۳۲۸، عکسی باقی است که زیر بازوی پیشوا را، که در آن هنگام چندان هم شناخته شده نبود، از یک سو، دکتر شمس‌الدین امیرعلایی و، از سوی دیگر، همین هم‌رزم دیرپای ما، حسنعلی صارم کلالی، گرفته‌اند. ما بیشترین کوشش را به عنوان سربازان نهضت ملی در انتخابات دوره‌ی شانزدهم و در جریان ملی کردن نفت کردیم و از فرصت روی کار آمدن دولت ملی این بهره را بردیم که مکتب بدل به حزب ملت ایران شد؛ و این حزب هیچ‌گاه، به‌رغم تمامی تهمت‌ها و دشنام‌هایی که نثارمان کردند، از هیچ تلاشی در راه آرمان‌های ملی فروگذار نکرد و، علی‌رغم شبیخون بیست‌وهشت مرداد، از پا ننشستیم و، همان فردای این کودتای ننگین، نخستین اعلامیه‌ی حزب داده شد و در پدید آوردن نهضت مقاومت ملی بیشترین نقش را بازی کردیم؛ و سپس، که به دلیل انحصارگری‌های زشت نهضت مقاومت ملی از پویایی افتاد، حزب همچنان کوشش‌های خود را دنبال کرد، به طوری که در خاموشی مرگباری که در سال‌های ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ تا آغازهای ۱۳۳۹ بر ایران حکم‌فرما بود، تنها حزبی بودیم که اعلامیه دادیم و خیل جمعی هم‌اندلمان به زندان کشیده شدند. خود من نزدیک به سه سال در زندان گذراندم. پس از آن، در دوره‌ی دوم مبارزاتی، که زیر نام «جبهه‌ی ملی» انجام شد، شمار بسیاری از هم‌زمانی که امروز نیز در اینجا حضور دارند، از جمله هم‌زمان سیف، برومند و پروانه فروهر، فعالانه شرکت کردند؛ و باز نیز حزب ملت ایران این افتخار را دارد که، هنگامی‌که با کجروی جبهه‌ی ملی روبه‌رو شد، چه در طرح سازمانی آن و چه در طرح سیاسی‌اش، که سیاست «صبر و انتظار» بود، طرح مبارزاتی «ایستادگی و کوشش» را پیش کشید و طرح سازمانی، که دکتر مصدق بر آن تأیید گذارده بود؛ و پس از آن، با حاکم شدن اختناق، ما در درون ایران و زیر ساطور دستگاه سلطنتی از مبارزه نایستادیم که نمونه‌ی بارزش اعتراض به توطئه‌ی جداسازی بحرین بود که باز هم تندی چند از ما به زندان کشیده شدند؛ و این در شرایطی بود که پنجاه‌وچهار روحانی، که بعد از انقلاب همه چیز را به انحصار خود گرفتند، به ساواک تعهد داده بودند که به منبر نروند.

تلاش‌ها ادامه یافت تا به انقلاب کشید؛ و ما به راستی آن حرکت شکوهمند مردم را انقلاب می‌دانیم و، بر خلاف آن کسانی که حالا آیه‌ی «من نبودم، من نبودم» ساز کرده‌اند یا با طلب‌کاری می‌گویند که آقا شما کردید، می‌گوییم «بله، ما کردیم»، دوشادوش مردم کردیم و نودوپنج درصد مردم بدون شک می‌خواستند که آن بساط پیشین برچیده شود؛ چرا که دو نهضت بزرگ ملت ما، مشروطیت و نهضت ملی کردن صنعت نفت، در اثر پیوند استعمار، استبداد و ارتجاع به شکست کشیده شد و، با افسوس بسیار، در هر دو بار، کانون این پیوند دربار سلطنتی بود. ما می‌خواستیم که آن سامان در هم ریخته شود؛ اما با افسوس کسانی انقلاب را به یغما بردند، به کجراهه بردند. جمهوری اسلامی که پدید آمد، با اینکه ما در آغاز با آن هماهنگی نشان می‌دادیم و فکر می‌کردیم که خواهد توانست برآورنده‌ی خواست‌های تاریخی و اجتماعی ایران باشد و بر این باور بودیم که به‌راستی حتی بر سر این قانون اساسی پرنقص نباید زیاد چانه زد، چراکه ملت ایران در یک پیکار ضدامپریالیستی بود و به این پیکار نباید لطمه زده می‌شد، در ضمن بر سر مسئله‌ی قانون اساسی رهبر انقلاب قول داده بود - شب انتخابات در پاسخ مولوی عبدالعزیز نوشته بود که هیچ چیز همیشگی نیست و قابل تصحیح و تغییر است، قابل ترمیم است - ولی خوب به تمامی این قول‌ها عمل نکردند؛ اما ما بر سر دیدگاه‌هایمان ایستادیم، ابتدا در قالب تذکراتی و سپس

ایستادگی رودررو.

پس از شبه‌کودتای خرداد ۱۳۶۰ دیدیم که آنچه پدید آورده‌اند با آنچه ملت ایران می‌خواست زمین تا آسمان فرق می‌کند، اما خوب تا نبرد میهنی بر پا بود، ما وظیفه‌ی مهم‌تر خود را دفاع از ایران می‌دانستیم؛ ولی وقتی با آن خفت‌باری در یک هنگام نادرست آتش‌بس را پذیرفتند، پیکارهای حزب گسترش یافت. ما بارها گفته‌ایم که ضدانقلاب واقعی برکرسی‌قدرت‌نشستگان کنونی هستند که به‌راستی رهبران جمهوری اسلامی در صف نخستین ضدانقلابیون قرار دارند. این افتخار ماست که سال‌هاست در درون ایران با پافشاری گفته‌ایم جمهوری اسلامی آن چیزی که ملت می‌خواست نیست و برای برچیدن بساط آن و برقراری مردم‌سالاری به‌پاخاسته‌ایم؛ و امروز کم‌کم کسانی به این باور ما پیوسته‌اند که تا چندی پیش بی‌حرکت مانده بودند یا دایره‌ی حرکت‌هایشان بسیار تنگ بود. هیچ عیبی ندارد، بیایند، ولو اینکه دیر آمده باشند؛ بیایند، ولو اینکه لنگ‌لنگان بیایند. اکنون ایران در خطر بزرگی است. دودستی چسبیدن سردمداران جمهوری اسلامی به قدرت، به‌ویژه در چند سال گذشته، که گمان‌پروری‌ها رسوا شده، اتحاد جماهیر شوروی فروریخته و نظم پاسدارسلطه در دو جنگ جهانگیر درهم‌شکسته، فرصت‌های بزرگی را از ملت ما ربوده است.

این سردمداران ناآگاه و ناتوان جمهوری اسلامی فرصت‌های تاریخی ملت ایران را پیاپی سد کردند و اکنون خطرهای چند برابر بیشتر شده، در کردستان همچنان نفاق‌افکنی می‌کنند، در آذربایجان توطئه‌چینی می‌کنند، در خوزستان وضع هولناکی حاکم است. من گزارش‌های بسیاری دارم که، فرض کنید، یک شوشتری می‌خواهد خانه‌اش را بفروشد، قول‌نامه می‌کنند برای دومیون تومان، آن وقت یک شیخ عرب پیدا می‌شود و این خانه را به پنج‌میلیون تومان می‌خرد. خوزستان را این‌گونه می‌مکند و این دولت جمهوری اسلامی هیچ این چیزها سرش نمی‌شود. در بلوچستان همین‌طور. بلوچستان اکنون یکپارچه آتش است. تنها هنرشان این است که هر از چند روزی شماری از سرکشان را به عنوان قاچاقچی یا شرور بگیرند و جلوی مسلسل بگذارند.

به‌راستی می‌توان گفت ایران در خطر و زمان در گذر است و ما وظیفه‌ی بسیار بزرگی داریم. برچیدن بساط یک‌تازی و برقراری مردم‌سالاری و سازندگی ایران، به گونه‌ای که کانون همگرایی باشیم، و پشتیبانی جنبش‌های سلطه‌ستیزانه‌ی تبارهای پراکنده‌ی ایرانی تعهد ماست.

تکلیف ملت‌گرا بودن را به یاد بیاوریم، همت را جانانه کنیم تا چه‌بسا که خیلی زود این سیل ایران‌بربادده را برگردانیم و آینده را در یکپارچگی ایران و آزادی و آبادی آن به گونه‌ای جاودانه بسازیم.